

بحث سوره غافر را در حال ادامه دادن هستیم، اما هر جلسه یک بحث موضوعی هم داریم؛ دیدم بخاطر اینکه در سوره به جناب مومن آل فرعون و رفتارهای تبلیغی و ارشادی ایشان اشاره شده است، هم بحث تقیه را مطرح بکنم و هم روش های ارشادی جناب حزقیل که اسم ایشان در بعضی روایات جناب حزقیل عنوان شده است، را بیان کنیم و ادامه بدهیم.

تقیه و انواع آن را عنوان کنیم و اینکه چطور و چه جاهایی ما اجازه داریم از تقیه استفاده بکنیم. بصورت کلامی تقیه متعلق به مذهب شیعه اثنی عشری است، در بعضی موارد مذهب شافعی هم به آن بها داده و در اعتقادات خودشان آورده اند. در معنای لغوی خودداری از اظهار عقیده یا پنهان داشتن آن است، یا اینکه کاری را بر خلاف نظر قلبی خودمان به دلایلی خاص (این دلایل مهم است) انجام بدهیم. جز اعتقادات شیعه است؛ یعنی شیعه را با این قضیه می شناسند و در طول سالیان شیعه به دلیل همین اعتقاد به تقیه، بسیار مورد تهمت قرار گرفتند. ما امروز مفهوم شناسی انجام بدهیم ببینیم که بحث چی هست؛ گفتیم التزام شیعیان بیشتر از فرقه های دیگر است؛ شاید کلمه ی فرقه بگوییم درست نباشد، بگوییم گروه های کلامی و فقهی؛ چون ما هم تقسیم بندی های فقهی داریم و هم کلامی. اینکه مسلمان ها از لحاظ فقهی به چه گروه هایی تقسیم میشوند و از لحاظ کلامی به چه گروه هایی تقسیم میشوند. از لحاظ کلامی؛ سه گروه کلی: معتزله، اشاعره، امامیه. از لحاظ فقهی: حنبلی، حنفی، شافعی، زیدی، اثناعشری و اینها هستند. بهر حال اینکه ما بخواهیم گروه های اسلامی را بررسی بکنیم، می بینیم که بیشتر از همه ی اینها شیعه خیلی ملتزم به تقیه هست؛ هم به دلیل ادله ی قرآنی و هم ادله ی روایی. و در کنارش شیعه ادله عقلی را هم برای تایید این عقیده ی خودش قرار داده است. حتی تقیه را به عنوان پنهان کردن مذهب یا خودداری از اظهار آن در جاهایی که ضرر جانی و یا مالی متوجه فرد باشد، معنی کرده اند. در این زمینه شیخ مفید را داریم که خیلی تعریف های خوبی ارائه کرده اند، مثل پنهان کردن حق، پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان، به منظور اجتناب از ضرر دینی و یا دنیایی. مثلاً شیخ مرتضی انصاری میگویند تقیه به معنای نگه داری خود از صدمه ی دیگری از راه ابراز موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق. منتها چه شده که ما شیعیان به دلیل این اعتقادمان مورد تهمت واقع شده ایم؟ بخاطر اینکه از لحاظ تعریف بسیار نزدیک به بحث نفاق است، که هم شخصی که تقیه انجام میدهد و هم شخصی که منافق است، بهر حال دارد یک چیزی را پنهان میکند، اما اصلی ترین تفاوت که خیلی ها از آن ناآگاه هستند و در واقع شیعه را متهم میکنند، یا عمدا نمیخواهند که به این تفاوت آگاه بشوند این است که در نفاق، تظاهر به ایمان است، و پنهان کردن شرک است؛ در تقیه مخالف این است؛ یعنی بدلیل ضرر جانی یا مالی شدید برای خودش و هم مسلکانش، ایمان خودش را کتمان میکند و در مواردی اجازه دارد که مخالف حق را اظهار بکند. ما دلایل قرآنی برای جواز تقیه داریم:

آیه ۲۸ سوره آل عمران: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ و آیه ۱۰۶ سوره نحل: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ که در مورد جناب عمار یاسر است. و آیه سوم همین آیه ۲۸ سوره غافر که مرورش را در جلسات قبل داشتیم: وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ

يَكُ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ پس این ادله قرآنی ما که هر سه آیه جواز تقیه را برای ما تعیین میکنند.

در بحث های کلامی میگویند که یک بحث جواز داریم و یک بحث وجوب تقیه داریم. حتی آیات دیگر هم در موارد اضطرار و حَرَج هم در مورد تقیه گفته اند؛ سه آیه اصلی را گفتیم، آیات دیگر هم در واقع کمکی هستند و یعنی در مواقع اضطرار و حرج میشود از آنها استفاده کرد. آیات ۱۷۳، ۱۸۵ و ۱۹۵ سوره بقره؛ ۱۴۵ سوره انعام که چون وقت نیست نمیخوانم، ۱۱۵ سوره نحل و ۷۸ سوره حج؛ اینها آیاتی هستند که برای جواز تقیه دوباره میتوانیم به اینها استناد کنیم. اما روایات بسیار بیشتر از این حرفها هست، که چه روایت هایی را برای جواز تقیه داریم؛ دسته بندی شده است، بعضی از احادیث آنقدر شآن و منزلت برای تقیه قائل شده اند. روایات را نمی خوانم اما دسته بندی میکنم چون خیلی زیاد است؛ روایت هایی که با مضمون هایی است که، تقیه از برترین کارهای مومنان است، موجب اصلاح امت است و دین بدون تقیه کامل نیست. یا روایات دیگری که وجوب تقیه را بیان کرده و به تقیه مشروعیت بخشیده است؛ یک سری روایاتی را داریم که ریزتر به آن پرداخته است، اینکه مثلا حتما باید شرایط اضطرار تحقق پیدا بکند و آن موقع است که ما میتوانیم از این تقیه استفاده بکنیم. یک احادیثی داریم که از احادیثی هستند که برای تقیه به ما رخصت داده اند؛ مثل حدیث لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. حتی احادیثی که در مواردی جواز کذب را در موارد بسیار خاص داده اند. استفاده نادرست از عرض بنده نشود، در رساله ها هست، مخصوصا تحریر الوسيله امام که خیلی خوب به این مطلب پرداخته است. و توریه؛ جواز توریه که از زیر شاخه های تقیه است. توریه یعنی ورا حرف زدن. یعنی یک سوالی از شما میپرسند، شما جواب مستقیم نمیدهید، جواب غیر مستقیم میدهید یا یک جوری از ورا آن سوال رد میشوید. احادیثی داریم با موضوع کتمان؛ از احادیثی هستند که مشروعیت تقیه را برای ما تعیین و تایید میکنند. یک سری بحث های کراهت هم داریم؛ مثلا قلب به کراهت افتاده است و جوازهای اینطور دارد. در این زمینه چند تا سیره هم داریم؛ مثلا وقتی حضرت پیغمبر(ص) با مسلمان ها به مدینه هجرت کردند، بعضی از مهاجران از پیغمبر اجازه گرفتند به مکه بروند و اموال خودشان را بیاورند که در مدینه مستقر بشوند؛ بعد از پیغمبر اجازه گرفتند که اگر در مکه مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، اجازه دارند که تقیه داشته باشند و مثلا حرف موافق نظر مشرکین برای حفظ جان خودشان بزنند؛ پیغمبر به ایشان اجازه دادند. که در شرایطی از تقیه استفاده کردند. حذیفه ی یمانی جزء اصحاب سر پیامبر هست و خودش ماجرای جدایی در جریان غدیر دارد، که وقتی عثمان آنها را خواست و به قصد مواخذه توبیخ کرد، هم حذیفه و هم عبدالله ابن مسعود را توبیخ کرد تحت این عنوان که این چه حرفهایی هست که داری میزنی و این چه خبرهایی است که از تو به ما رسیده است، حذیفه کتمان میکند و میگوید من چنین حرفهایی نزد و وقتی بیرون میآیند، ابن مسعود از او میپرسد مگ تو همچین حرفهایی را نزدی و حذیفه میگوید من اجازه داشتم که کتمان بکنم. پس از لحاظ تاریخی هم تقیه جواز دارد و صورت گرفته است؛ که به آن ادله روایی میگوییم که هم به شکل احادیث هست و هم سیره پیامبر و صحابه. یک سری دلایل عقلی هم هست که میگویند سیره ی عقلا است که دفع ضرر را جایز و حتی گاهی ضروری میدانند. پس بر مبنای دلایل عقلی نمی توانیم بگوییم که تقیه اختصاص به شیعیان دارد.

رفتار حضرت ابراهیم با کافران در قرآن، از موارد تقیه است؛ عبادت پنهانی حضرت آسیه همسر فرعون، از موارد تقیه است، نحوه روبرو شدن حضرت موسی و هارون با فرعون، جزء موارد تقیه است؛ اصحاب کهف با تقیه توانستند خودشان را نجات بدهند. بهر حال اینکه ما جواز های زیادی را برای این قضیه داریم. سؤال اینکه چرا شیعه از گروه های دیگر

مسلمان ها بیشتر به تقیه التزام دارد؟ اولاً بخاطر شرایط خاصی است که شیعیان از ابتدای پیدایش شان در زمان حضرت پیغمبر تا الان به آن دچار بودند. ما میتوانیم به تاریخ مراجعه کنیم و آن دشواری ها و شرایط سخت را ببینیم. مثلاً یکی اینکه معاویه بعد از صلح امام حسن دستور دارد که بر شیعیان سخت بگیرند، حضرت علی را بر منابر دشنام بدهند، هر جا خانواده ی شیعه ای را دیدند، مالش را غارت بکنند، جانشان هم در امان نباید باشد؛ دوره امویان برای شیعیان خیلی دوره سختی بود، باید تقیه میکردند؛ دوره عباسیان، زمان متوکل خیلی به شیعیان سخت گذشت. زمان هارون همچنین. ابن سِکّیت یکی از شاگردان با فضیلت امام رضا که ما احادیث بسیار معتبر و مستندی را از ایشان داریم، به طرز بسیار وحشتناکی توسط متومل کشته شد؛ پس برای اینکه شیعه، حفظ جان بشود و برای زمان غیبت بماند، امامان شیعه حتی در موارد زیادی تقیه را واجب میدانند. ابن یقطین شیعه خالص حضرت امام هفتم هست که چون نزد هارون سخن چینی کردند و گفتند این ابن یقطین رافضی است یعنی شیعه است، هارون هم برای ابن یقطین مامور گذاشت که ببیند چه طور وضو میگیرد، چون وضوی شیعیان با سایر مذاهب عامه خیلی تفاوت فاحشی دارد، از آنطرف امام موسی کاظم به دلیل علم غیبی که داشتند، ابن یقطین را از این مسئله آگاه کردند و گفتند از اینجا به بعد مثل اهل سنت وضو بگیر. و وقتی آن مامور این ابن یقطین را تحت نظر داشت و دید که مثل اهل سنت وضو میگیرد، پیش هارون آمد و به او گفت راجع بهش دروغ گفته شده؛ یعنی یک جوری برای ابن یقطین باعث حفظ جان شد.

سؤال: با توجه به قدرتی که الان شیعه دارد، باز هم موارد تقیه وجود دارد؟ ببینید شما شیعه را در ایران نگاه میکنید، مرکزیت شیعه است و اکثریت جمعیت شیعه هستند؛ اما حتی در ایران هم ما شهرهایی را داریم که شما به راحتی نمی توانید ابراز عقیده بکنید، حالا بگوییم در کل در خود ایران این امنیت برای شیعه وجود دارد ولی اگر از ایران خارج بشوید به کشور امارات یا کشورهای اطراف بروید، کشورهای مسلمان نمیتوانید اظهار عقیده داشته باشید و جانتان در خطر است. جالب است که آماری را چند وقت پیش میدیدم که شیعیان عربستان خیلی بیشتر از این تعدادی است که به گوش ما میرسد، بخاطر اینکه بیشتر شیعیان عربستان در حال تقیه هستند، چون اگر اظهار عقیده بکنند و بفهمند که اینها شیعه هستند، بعنوان شهروند درجه سه با آنها برخورد میشود، هیچ سهمی از نفت ندارند، مالشان غارت میشود، هیچ حقی از بیت المال ندارند. پس هنوز هم شیعیان در سختی هستند.

کلمه ی **رافضی** از ریشه رَفَضَ به معنای **نپذیرفتن** است؛ در زمان ائمه، در زمان خلفای اموی و عباسی به شیعیان، **رافضی می گفتند**، یعنی اینها خلافت سه خلیفه ی قبل از حضرت علی را نپذیرفتند و بحث سقیفه را نپذیرفتند، **اسمشان رافضی شد**. تقیه سه نوع دارد یا **تقیه واجب** است، جایی که اضطرار و ضرورت بر آن صدق میکند، ترس از جان یا آبروی خود یا بستگان مثلاً جزء موارد تقیه است؛ بعداً شرایطش را ریزتر توضیح میدهم. یک **تقیه مستحب** داریم که مدارا کردن با سایر مذاهب و تاکید بر معاشرت با آنهاست؛ که ما روایت های خیلی جالبی از امام حسن عسگری (ع) داریم که تاکید کرده اند که شیعیان حتماً در تشییع جنازه های اهل سنت شرکت کنند و با ایشان هم سفره بشوند، در مجالس شان شرکت بکنند، حتی در نمازهایشان شرکت بکنند؛ بخاطر همین ما می بینیم که فقها، شرکت در نماز جماعت ایام حج در عربستان را بلامانع میدانند، گر چه بعضی ها میگویند بعداً آن نماز قضا بشود؛ اینها جزء تقیه های مستحبی است؛ حتی عیادت از بیمارانشان هم جز این موارد است؛ اصطلاحاً بهش **تقیه مداراتی** می گویند، یعنی مدارا بشود. حتی مشرکان هم، مشرکان غیرهربی، یعنی ما با ایشان جنگ نداریم، میشود این را تعمیم

داد و تقیه مداراتی با ایشان داشت؛ یک تقیه هم به نام **تقیه مباح** داریم که در صورت زیان مالی است؛ **تقیه واجب در مورد جان و عرض یعنی آبرو است؛ تقیه مستحب، مداراتی میشود؛ تقیه مباح زیان مالی میشود؛** یعنی بعضی از فقها جایز دانستند و بعضی فقها جایز ندانستند. **یک تقیه حرام** هم داریم، یعنی اینجور نیست که ما بتوانیم به راحتی از این مسئله سوء استفاده بکنیم؛ تقیه حرام است، احکام واجب و حرامی که رعایت کردن آنها از نظر شارع اهمیت خیلی زیادی دارد، و اگر ما در این موارد تقیه کنیم به نابودی اساس دین می انجامد؛ مثل نعوذ بالله محو قرآن، مثل آسیب زدن به کعبه یا نفی احکام ضروری یا اصول دین مثل توحید حتی؛ یا احکام ضروری مذهب. یک جاهای دیگری هم حرام دانستند؛ مثلاً اگر از تقیه استفاده بشود منجر به قتل و خونریزی هم بشود؛ گفتیم ما جواز تقیه برای مواردی است که مانع از قتل و خونریزی بشود؛ **کجا حرام است؟** وقتی که شما از تقیه استفاده بکنید و به **قتل و خونریزی منجر** بشود. **شرب خمر؛** جزء موارد تقیه حرام است. **مسح در کفش در وضو** هم همچنین که جزء موارد فقهی است؛ و بیزاری جستن از امامان؛ دلیل نمیشود که چون مجاز به تقیه هستیم، به محبوبین عالم و عزیز کرده های خدا، توهین یا اعلام بیزاری بکنیم.

این هم از بحث تقیه؛ حال چرا این بحث را اینجا مطرح کردیم؟ **جناب حدقیل**، مومن آل فرعون، گفتیم که شخصی است چون میگوید از آل فرعون یعنی از اقوام فرعون است؛ در سوره غافر از آیات ۲۸ تا ۴۵ به آن پرداخته است؛ دفاع جانانه ای از حضرت موسی داشته است؛ توطئه ی ترور حضرت موسی را خنثی کرده است؛ ایمان کاملی به معاد و همچنین دعوت انبیا خصوصاً حضرت موسی داشته و در قرآن از آن یاد میکند؛ در روایات میگویند شغلش سرپرست خزائن فرعون بوده است و ماجرای حدقیل بعد از ماجرای ساحران بوده است، یعنی قضیه حدقیل بعد از ماجرای ساحران است که همه ایمان آوردند و همه شان کشته شدند؛ آن روایت معروف را از پیامبر اکرم جلسات قبل خواندم که **نخستین تصدیق کنندگان انبیاء بزرگ** یکی حبیب نجار همان **مومن آل یس** است، که همان بحث شهر انطاکیه در سوره یس باید به آن بپردازیم؛ یکی حدقیل **مومن آل فرعون** است، و یکی **مومن آل طه** که حضرت علی (ع) هستند که حضرت پیغمبر فرمودند که حضرت علی از همه برتر است. هم در منابع شیعی داریم، هم در منابع اهل سنت، در بحرانی ترین لحظات به این انبیاء کمک کرده اند. شیوه های تبلیغی حدقیل خیلی جالب است؛ با توجه به آیات سوره غافر اگر بخواهیم آیات ۲۸ تا ۴۵ این سوره را مدنظر قرار بدهیم و به شکل تحقیقی بهش نگاه بکنیم که ما اگر بخواهیم **شیوه ی ارشادی و تبلیغی حدقیل** را بعنوان یک تحقیق، خارج بکنیم باید چطور به آن نگاه کنیم، اولاً یک مصلح است، چون در یک محیط شرک آلود و طغیان زده و پر از ستم، با اینکه سرپرست خزائن است و با اینکه تمکن مالی دارد، می آید از پیامبر زمان خودش دفاع میکند، همه را به ایمان فرا میخواند، به بهانه ی دفاع از یک بیگناه که حضرت موسی باشد وارد عرصه میشود و یک اندیشه های اصلاحی دارد که آنها را در معرض عموم قرار میدهد. شیوه های تبلیغی این است که یک فعالیت پنهانی دارد، انقدر بعضی مواقع شدن فشار مخالفان زیاد میشود که اظهار دعوت یک خطر قطعی است؛ پس مومن آل فرعون تا زمانیکه این شرایط اظهار برایش پیش نیامده، توی دربار است، منصب حکومتی دارد، از نزدیکان فرعون است، به شکل پنهانی کار خودش را پیش می برد. اینجا بهترین کار این است که ایمان خودش را کتمان نکند تا شرایط جدید بیاید و شرایط قبلی عوض بشود و آنجا اظهار بکند، که همین دفاع از حضرت موسی است. فعالیت جدی اش از آنجایی آغاز میشود که میگوید: **وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ كَتَمَانَ** ایمان را میگوید؛ چه میگوید؟ **أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ** یک مرد مومن از آل فرعون میگوید: آیا مردی را میکشید که میگوید پروردگار من خداست؟

دومین شیوه تبلیغی اش، منطقی و استدلال است. جناب حدقیل به خوبی می داند که با اندک دفاعی از حضرت موسی، جانش در خطر است و امنیتی برایش باقی نمی ماند، پس به دفاع جانانه و همه جانبه از حضرت موسی میپردازند، اول می آید منطق فرعونیان را متزلزل میکند، استدلال دارد؛ میگوید: **أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ** آیا مردی را دارید می کشید که میگوید پروردگار من خداست و دلایل آشکاری برای شما آورده است. یک سری استدلال های دیگری هم دارد، میگوید: **وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ** اگر دروغگو باشد دروغش به زیان او است و اگر راستگو باشد، بعضی از آن چیزهایی که به شما وعده میدهد به شما میرسد؛ چون که خدا کسی را که افراط کار دروغ زن هست را هدایت نمیکند. یا مثلا جای دیگری میگوید: **يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا** یک استدلال دارد، خیلی استدلال های قوی ای دارد؛ جنایت بزرگی مثل قتل حضرت موسی را میخواهد مانع بشود، شما مگر میخواهید قتل نفس مرتکب بشوید؟ هیچ دلیلی برای این قتل نفس ندارید، مگر کلمه ی حقی که حضرت موسی به زبان آورده، شما دلیلی غیر از این ندارید؛ در واقع دارد با این استدلال، مخاطبان خودش را برای اعتراف شان به حقانیت حضرت موسی و فرونشاندن خشم فرعونیان، آماده میکند. در یک مرحله دیگر از استدلالش، دعوت فرعونیان را بپوچ و بی معنا میداند و غیرقابل اعتنا میداند. میگوید: **لَا جَرَمَ أَنْتُمْ تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ** که جلسات قبل گفتیم، دعوت ندارد یعنی پیامبر ندارد؛ این الهه های شما آلهه ی شما، هیچ پیامبری برای دعوت خودشان ندارند.

مورد سوم تبلیغش، انذار با یادآوری است. در سیره برخی از انبیا هم دیده ایم. همزمان با یادآوری و انذار اینها را تحریک میکند یا مخاطب خودش را قانع میکند؛ خیلی زیبا این دو روش را به کار میبرد: **وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾** مثل داب قوم نوح وعاد و ثمود والذین من بعدهم وما الله يريد ظلما للعباد ﴿٣١﴾ انذار و یادآوری سرگذشت اقوام پیشین، به همراه یکدیگر را بعنوان یک روند تبلیغی موثر در اینجا به وجود آورده است. هر مخاطبی که دنبال حق باشد، میتواند از این کلام متأثر بشود. یا مثلا جای دیگر میگوید: **وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾** یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم ومن یضلل الله فما له من هاد ﴿٣٣﴾ ای قوم من، من برای شما از روزی که مردم یکدیگر را ندا در میدهند بیم دارم. و یادآوری میکنم. استدلال و نصیحت ها برای اتمام حجت است.

مورد چهارم خیرخواهی و دلسوزی جناب حدقیل است؛ که شیوه های مشترک بین انبیا و اولیاء دین هست. می آیند سرنوشت خودشان و مخاطبانشان را یکسان میکنند، میخواهند بگویند ما هم از شما ایم، با هم یک گروه هستیم، یک جامعه هستیم و ناصحانه دلسوزی میکنند. هشدار میدهد؛ حدقیل میگوید: **فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا..** ضمیر متکلم که میآورد فمَنْ یَنْصُرُنَا انگار خودش را هم جزء آنها میداند، چه کسی ما را از بلا ی خدا نجات میدهد؟ **يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ** من بر شما میترسم. لحن حدقیل خیلی دلسوزانه است.

مورد پنجم اش، تبلیغ در مراحل متعدد است؛ انگار حرفی را میزده، باز دوباره منتظر فرصت بوده، مرحله ی بعد یک سطح بالایی از تبلیغ را دوباره بیان میکند. مثلا آیات ۲۸ تا ۳۵:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ

الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرْنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾ يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مَذْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾ تا اینجا را مرحله اول میدانند.

آیات ۳۸ تا ۴۶:

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾ وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ ﴿٤٢﴾ لَا جْرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٣﴾ فَسْتَذَكِّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ این را مرحله دوم میدانند. انگار هر مرحله منتظر میشده است، که فرعونیان دچار تردید بشوند و آمادگی پیدا نکنند و برای پذیرش حرف حق، تقویت بشوند.

مورد ششم همراهی و مدارا با مخاطبان است. یک نوع همراهی را اینجا انجام داده است؛ یک امید هدایت تدریجی را برای ایشان به وجود آورده است. نمی آید بگوید هر چه موسی گفته حق است و هر چه شما گفته اید باطل است؛ یک جور خواسته جلب رضایت بکند. گفته **وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ** اگر صادق باشد چه؟ بعضی از آن چیزهایی که گفته ممکن است به شما اصابت بکند ها! نمی گوید موسی حق تمام است و شما باطل تمام هستید. دارد میون داری میکند. میدانند که حضرت موسی نبی راستگو هست و همه وعده هایش عملی است، منتها دارد با ایشان مدارا و ملایمت میکند.

مورد هفتم تشویق و ترغیب است. که تمام جملاتش، پر از تشویق و ترغیب هست، اظهار خیرخواهی دارد، مدام میآید پاداش های الهی را بیان میکند، اینکه آنها را به پذیرش سوق بدهد، مثلا میگوید: **وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾** من شما را با سبیل رشد آشنا میکنم، به سمت سبیل رشد هدایت میکنم؛ خب یک نوع تشویق است. تشویق به ورود به بهشت: **وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾** یعنی با نعمت و پاداش دارد تشویق شان میکند. به آرامش سرای دیگر تشویق میکند: **يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾**

مورد هشتم شیوه ی مقایسه است. دعوت انبیا همه این شیوه مقایسه را دارند، مومن هم این اسلوب را به کار برده است. این شیوه مقایسه را دارد. در واقع فطرت و روان مخاطبان را تحریک میکند، تحریض میکند، گاهی میآید حیات دنیوی و اخروی را با هم مقایسه میکند. همین آیه ای که الان خواندم میتوانیم از این جنبه هم نگاه بکنیم: **يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ**

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مَتَاعًا وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ دنیا و آخرت را قیاس میکند. یا مثلا بد و خوب را مقایسه میکند. جزای هر یک در پیشگاه خدا را قیاس میکند: وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یعنی هر آیه را میتوانیم از چند جنبه تبلیغی نگاه بکنیم. یک جایی میگوید: يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾ نجات را با نار قیاس میکند، توحید را با شرک دارد قیاس میکند: تَدْعُونَنِي لَأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ ﴿٤٢﴾ این موارد قیاس ها را تفسیر کشاف از جناب زمخشری هم خیلی خوب بهش پرداخته است. یعنی دو تا قیاس ها را خیلی خوب انجام داده است.

مورد نهم روش تقیه است؛ که امروز به آن پرداختیم، اول تقیه را باز کردیم و گفتیم کتمان عقیده باطنی است که تا زمانی که موردش پیش نیامده بود و ضرورتی نداشت، جناب حدقیل کتمان عقیده داشت تا بتواند به آیین حضرت موسی خدمت بکند و از حیات ایشان دفاع بکند؛ تا یک زمانی کتمان کرد، از یک زمانی به بعد دیگر تقیه برایش جایگاهی نداشت؛ لحظات سخت و بحرانی به داد حضرت موسی رسید. در حدیثی از امام صادق (ع) هست که میفرمایند: **التقيه ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقية له** کسی که تقیه ندارد، دین ندارد؛ تقیه سپر خداوند بر روی زمین است؛ اگر مومن آل فرعون، ایمان خودش را تا قبل از این جریان، ایمان خودش را اظهار داشته بود حتما کشته میشد مثل جناب آسیه.

مورد دهم شیوه تبلیغی جناب حدقیل (یا به روایتی حدبیل)، تفویض کار یعنی سپردن کار به خداست. مراحل عبودیت را که گفتیم خاطراتان هست که گفتیم، گفتیم پایین ترین مرحله توکل است، بعد تفویض است و بعد تسلیم است. اینجا یک مرحله از عبودیت را دارد برای ما به اثبات میرساند؛ میگوید: **وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾** من همه کارهای خودم را به خداوند یگانه و یکتا واگذار میکنم که نسبت به بندگانش بیناست. نه از تهدیدهای شما میترسم و نه از کثرت و قدرت شما میترسم و مرا به وحشت می اندازد. من خودم را به خدا سپرده ام. که ما این رکن های عبودیت را جلسه قبل باز کردیم گفتیم، توکل و تفویض و تسلیم بودن است. **امام صادق میفرمایند کسی که کار خودش را به خدا واگذارد، در راحت ابدی و زندگی جاودانه پربرت است، کسی که حقیقتا کار خود را به خدا واگذارد، برتر از آن است که به غیر او بیندیشد.**

این بحث موضوعی که بی ربط هم به سوره نبود برویم سراغ ادامه آیات سوره غافر :

دسته بعدی ما آیات ۵۵ تا ۶۰ سوره مبارکه غافر هست. بعد از داستان حضرت موسی و ارسالش به سوی فرعون، بعد مجادله ی آل فرعون، بعد از همه اینها، بحث دیگری را خطاب به پیغمبر باز میکند: آیه ۵۵ **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾** یک دستور سیر در سیاق قبلی داریم، **أُولَٰئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ** ... بعد برای اینکه این دستور سیر را بیشتر تاکید و تایید بکنند، داستان موسی و فرعون و اینها را باز کرد؛ یکی از آن موارد سیر درسیاق قبلی، داستان حضرت موسی است. بعد میگوید وقتی مطلب اینطور هست، پس توی پیغمبر اسلام، باید در مقابل آزار مشرکین مکه و مجادله به باطل آنها صبر کنی. وعده خدا حق است، مثل همانجایی که میگوید: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا** که وعده نصرت میدهد. **وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ** به حضرت پیغمبر اسلام دستور استغفار میدهد. خب این آیاتی که اشاره به ذنب انبیا میکند، یک مقدار باعث شبهه شده است. باید یک جلسه به این قضیه اختصاص بدهیم؛ حدودا یازده مورد را برای پیغمبر اسلام داریم، برای حضرت ابراهیم، برای حضرت یوسف، برای حضرت یونس، برای انبیای دیگر در قرآن بحث ذنب مطرح است؛ اول باید ببینیم

ذنب چه هست؛ ان شالله جلسه آینده، به شکل مبسوط این را باز خواهیم کرد. زنجیره واژه هایش را که در یکی دو جلسه اول بعنوان تمرین گفتیم، مثل سیئه، خطا، جرم، ظلم، اثم؛ زنجیره واژه های ذنب است؛ ولی برای اینکه الان آیه را پیش ببریم، یک مطلب خیلی کلی بگویم، ما میدانیم و اعتقاد راسخ داریم که حضرت پیغمبر اسلام و همه انبیاء معصوم مطلق اند. عقیده شیعه این است، چون در عقیده ی بعضی از فرقه های اهل سنت، اینطور نیست؛ معصوم مطلق نیست. مثلا پیامبر را از گناه کبیره معصوم میدانند اما اشتباه و خطا را برایشان جایز میدانند. ما حتی اشتباه و خطا را برای پیغمبران و به خصوص پیغمبر اسلام جایز نمی دانیم. علامه هم خیلی جالب است که اینجا بحث ذنب را باز نکرده و گفته است که من جای دیگری مفصل صحبت کردم، بروید آنجا مطالعه بکنید. اواخر جلد ششم عربی بحث کامل در مورد ذنب و مغفرت پیغمبر اسلام باز کرده ام. به طور کلی **ذنب یعنی آثار یک گناه؛ ممکن است شما خودت یک گناهی را انجام ندهی، یک کس دیگری یک گناهی را انجام بدهد ولی تبعاتش دامن شما را هم بگیرد. این هم جزء تعریف ذنب هست.** مثلا در مورد سوره فتح دقیقا همین را میگویند. اصلا نگاه شیعی این است؛ **انا فتحنا لک فتحا** مبینا آنجایی که میگوید **لیغفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر** آنجا امام رضا میفرمایند که : این ذنب پیامبر از دیدگاه مشرکین است، یعنی چون پیامبر علیه مشرکین آنها، دعوت داشته و یک صحبت هایی را داشته، از دید مشرکین، یک ذنب هایی را پیغمبر انجام داده است؛ از دید مشرکین. پس خدا می آید همه ی آن ذنوب را از پیغمبر دفع میکند، یعنی شر مشرکین را از پیغمبر دفع میکند. این یک معنای ذنب است؛ پس باید ذنب را کامل باز کنم؛ الان میخواهم که جلو بروم. ان شالله هفته آینده ما انواع ذنب، زنجیره واژه هاش و ذنب هایی که در قرآن به انبیا نسبت داده شده و موارد شبهه ای است که خیلی جدیداً در فضای مجازی به آن می پردازند، و متأسفانه بیشتر این حملات هم علیه شیعه هست؛ را بررسی می کنیم. علامه هم میگویند ابتدای سوره فتح به آن پرداخته ام، بروید آنجا بخوانید.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾ یعنی خدای سبحان را تسبیح بگو، تسبیحی که به همراه حمد است، حمدی که بر نعمت های جمیل است. ما یک حمد داریم، یک مدح داریم. فرق این دو تا چیست ؟ از لحاظ ریشه بله از همدیگر اشتقاق کبیر دارند. اصل حمد بله برای خداست، کاری نداریم برای کی هست. پاسخ اینکه: **حمد ثنای فعل جمیل اختیاری است؛ مدح ثنای فعل جمیل غیر اختیاری است.** چون همه افعال خداوند اختیاری است، با اراده ی خداست میشود حمد. مثلا اگر بگویم گل زیباست میشود مدح، این زیبایی به اختیار خودش نیست. یا اگر از زیبایی کسی تعریف می کنیم چون غیر اختیاری است، مدح میشود، حمد نمیشود. **تسبیح هم سَبِّحَ حرکت به سوی کمال و رفع نقص است.** بخاطر همین در این قسمت **رفع نقص، تسبیح را با تنزیه برابر میدانند.** اینجا میگوید **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ** با توالی ایام مستمر باشد، هر صبح و شام انجام بشود. علامه نظر برخی مفسرین دیگر را هم آورده و رد کرده است، مثلا گفته اند ممکن است نماز صبح و عصر باشد، که علامه میگوید اینطوری نیست، کلا به تسبیح خدا می پردازد و به نماز اصلا کاری ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾ گفتیم سوره غافر خیلی به بحث جدال و مجادله میپردازد و یک موردش در آیه ۳۵ بود، **الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارٍ**

آیه ۵۹ : **إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾** اینجا جایش هست که حرف از قیامت زده بشود؛ خداوند دارد مردم را به آمدن قیامت تذکر میدهد و بلافاصله در آیه بعدش، به دعا دارد تذکر میدهد. دعوت از ناحیه ی خداست؛ خدایی که خلقت آسمانها و زمین را انجام داده و دعوت را هم با پیامبرانش انجام داده است، پس از مردم میخواهد که دعا را هم داشته باشند؛

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾ دعوت به دعا و خواندن خدا و وعده ی استجاب دارد؛ هم دعا را مطلق آورده است، هم استجاب را. اصلاً هیچگونه قیدی برای دعا و استجاب ندارد. که گفتیم اتفاقاً در این سوره، نظر علامه راجع به دعا بسیار جامع و گسترده است. یعنی هر کسی دعای واقعی بکند، حتماً و حتماً مستجاب میشود. این بحث دعا یک بحث مبسوطی است. خوب این دسته تمام شد. امروز خیلی زود ما این سیاق را تمام کردیم؛ خیلی مطلب چالشی نداشت.

یک سری بحث روایی است، چند تا روایت است که بنظر خودم جالب است برایتان بگویم. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: دعا کن و نگو که مقدرات تقدیر شده و دعا تغییرش نمیدهد، برای اینکه دعا خود عبادت است و خدای عزوجل فرموده: ادعونی استجب لکم. یا یک روایت دیگر که امام صادق (ع) به معاویه ابن عمار ساباطی یکی از اصحابشان هست، فرمودند: میگوید ای معاویه کسی که سه چیزش داده باشند، از سه چیزش محروم نمیکند؛ کسی که توفیق و حال دعایش داده باشند، از اجابت محرومش نمیکند، کسی که توفیق شکر نعمتش داده باشند، از زیاد کردن نعمتش دریغ نمیکند، و کسی که توکل اش داده باشند، از کفایت امور او مضایقه نمی کنند چون خدای عزوجل در کتاب عزیزش فرموده : **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** و در جای دیگر فرموده **لئن شكرتم لأزيدنكم** و در جای دیگر فرموده **ادعونی استجب لکم**. ببینید این حدیث چقدر زیباست. سه تا آیه را به این شکل آمدند استفاده کردند.

باز یک سوالی از امام صادق پرسیدند که چرا ما خدا را میخوانیم ولی دعایمان مستجاب نمیشود؟ فرمود: برای اینکه کسی را میخوانید که نمی شناسیدش.

منبع حدیث : کتاب خصال شیخ صدوق.

ادامه آیه : **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾** داخرین اسم فاعل است، از ریشه دَخَرَ به معنای ذلت. آن دعا را **ادعونی استجب لکم** در این عبارت دوم تبدیل به عبادت کرده است. فقط خواسته به ما بفهماند که دعا نوعی عبادت است؛ ما اگر خواهیم یک گزاره ی عقلی شسته رفته از این آیه دربیآوریم این است که دعا نوعی عبادت است.

سیاق بعدی را در حد یک آیه وارد بشویم: دسته بعدی مان از آیه ۶۱ تا ۶۸ است. **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾** ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تُوَفَّقُونَ ﴿٦٢﴾ كَذَلِكَ يُؤَفِّكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ هُوَ الَّذِي

يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾ دوباره دارد به توحید برمیگردد. گفتیم سوره مکی است و اصول دین خیلی در این سوره پررنگ است. در این سوره به جنبه های مختلف توحید خیلی خوب پرداخته است. به یگانگی در ربوبیت و الوهیت یعنی توحید ربوبی و الوهی. که ما اینها را جلسات قبل توضیح دادیم.

بفرمایید که در این آیه چه نوع توحیدی است؟ **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾** احسنت توحید ربوبی است چون تدبیر عالم است. آن خدای یگانه کسی است که بخاطر شما، لکم، لام اینجا منفعت از درونش در می آید. بخاطر شما شب را خلق کرد، شب را تاریک کرد تا در این تاریکی، خستگی تان که در اثر کار روزانه بوده، از بین برود؛ آرامش پیدا بکنید. **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا** در اینجا لکم درش هست، یعنی عطف به آن است. بخاطر شما روز را روشن قرار داد تا دنبال فضل الهی باشید. ولی بیشتر مردم متاسفانه شکرگزار نیستند. یک حالت منت بر مشرکین است، چون لکم میتواند خطاب به مشرکین هم باشد. در واقع خدا دارد آنها را توبیخ میکند که چرا این فضل عظیم را شکرگزار نیستند. اینکه شب و روز برایشان هست، اینکه شب مایه ی آرامش برایشان است. روز مایه ی تلاش است. چرا اینها اینقدر کفران نعمت میکنند. در سوره ابراهیم آیه ۳۴ داریم: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ** ظلوم و کفار صیغه مبالغه هستند، فعول و فعال. انسان بسیار ظلم کننده و کفران پیشه است. این کفار از کفران پیشگی به معنای همان ناسپاسی در مقابل نعمات است. این خدای شماست:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُوْفِكُونَ ﴿٦٢﴾ کجا می روید؟! **فَاتَىٰ تُوْفِكُونَ** این خدای شماست که خالق هر چیزی هست. اینجا خالقیت را دارد باز میکند. هیچ معبودی جز خدای تعالی نیست. **خب اگر معبود دیگری باشد، پس این معبود باید یک ربّ دیگری داشته باشد، یعنی چون الوهیت از شئون ربوبیت است؛ اینها به همدیگر وصل هستند. اگر اله دیگری باشد باید ربّ دیگری هم باشد. خب وقتی ما اثبات میکنیم اله فقط خداست، پس رب هم فقط خداست. افک یعنی زیر و رو کردن. فَاتَىٰ تُوْفِكُونَ** آفاک یعنی یک دروغ پرداز قهار که میآید حق و باطل را زیر و رو میکند، یا مثلاً از این ریشه، موفتکات داریم؛ قوم حضرت لوط که اینها سرزمین شان زیر و رو شد؛ در قرآن بهشان میگویند: موءتفکات. یک جا مفردش را میگوید: موءتفکه یعنی اینها از روی زمین کنده شدند، حتی خانه هایشان، به بالا به جهت آسمان برده شدند و برعکس برگردانده شدند بخاطر همین اسمش شده: الموءتفکات.

سؤال: لَذُو فَضْلٍ؟ فضل یعنی زیادی. یعنی یک عنایتی اضافه بر استحقاق شما؛ فاضل و فضل و فضول و همه اینها از این هست. خدا صاحب فضل است؛ یعنی خدا عنایات و نعمات و رحماتی علاوه بر استحقاق و لیاقت شما به شما عنایت میکند.

سؤال: زیاد بودن خلاف تدبیر نیست؟ نه یک جا خدا با عدلش با ما برخورد میکند، یک جا با فضلش. در دعاها داریم خدایا با ما با فضل ات رفتار کن نه با عدل ات. البته خدا چون حکیم است، به جای خودش از اینها استفاده میکند. یعنی یک جا عادل است یک جا فاضل؛ البته برای خدا فاضل نمی گوییم میگوییم: ذوفضل. صاحب فضل هست.

خب امروز بحث تقیه را داشتیم و روش های تبلیغی جناب حذقیل یا حذیبیل مومن آل فرعون. ان شالله که جلسه آینده به ذنب میپردازیم. گرچه انقدر ذنب گسترده است؛ فکر میکنم دو جلسه باید بهش بپردازیم. چون اگر بخواهیم تمامی آیات مربوط به پیامبران را بررسی بکنیم، خیلی وقت گیر است. یا اینکه فقط بیاییم به پیامبر اسلام بپردازیم. ببینیم چه پیش میآید.

بحث موضوعی یکی دو جلسه آینده مان ذنب و استغفار است.

ان شالله خدا به ما در شرایط فتن بصیرت بدهد و بتوانیم خوب تشخیص بدهیم؛ فواد مان خوب کار بکند. سمع و بصرمان در فوادمان خوب فعال بشود.

ممنون از همراهی تان. برای سلامتی و شفای همه مریضان یک حمد و یک صلوات .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم